

به روایت پیتر مورفی

۱۱ سپتامبر در

## مونولوگ ۵ روشنفکر آمریکایی\*

برگردان: ستاره مهدیزاده

گفته، ارائه داد و مورد توجه محافل فکری آمریکایی قرار گرفت. مورفی مجموعه دیدگاه‌های چامسکی، ژیزک، استانی فیش و ادوارد سعید را کنار یکدیگر آورد و هر کجا که لازم دانست بر آن گفته‌ها، حاشیه‌هایی نگاشت. مقاله حاضر مجموعه نظرات ۴ روشنفکر سرشناس آمریکایی و بی‌نگاشت‌های آقای پیتر مورفی است.

مورفی معتقد است که بحث و جدل ژیزک تنها ابراز عصبانیت وی است. تلفیقی از تفاسیر بی پایه فرهنگی، تغافل سیاسی، قیاس نامناسب، عدم حساسیت انسانی، تعصب ضدآمریکایی و

\* این مقاله ترجمه‌ای است از:

Peter Murphy, *The Folly of the Intellectuals: The Idiocies of the Cultural Left and the Attack on the World Trade Center, and other commentaries.*

### مقدمه

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در نیویورک، تفاسیر گوناگونی پیرامون این حوادث از سوی روزنامه‌نگاران و پس از آنها از سوی نخبگان، تحلیل‌گران و روشنفکران ارائه شد.

چهارتن از روشنفکران سرشناس آمریکایی پس از این رویداد، نظرات خود را منتشر کردند:

اسلاوی ژیزک، نوآم چامسکی، استانی فیش و ادوارد سعید. نظرات اینان در جامعه آمریکایی با واکنش‌های متفاوتی روبرو شد. یکی از روشنفکران سرشناس آمریکایی که بیشتر در طیف

محافظه‌کاران طبقه‌بندی می‌شود - به نام پیتر مورفی - از دانشگاه واشنگتن، روشن‌ترین واکنش‌ها را نسبت به دیدگاه روشنفکران پیش

واسطهٔ چپ‌فرهنگی بودن و مخاطبانی که (به‌جای تعالیم مذهبی به واسطهٔ تئوری‌ها و نظریه‌پردازی‌ها) مبهوت مغالطه‌های چپ استالینی می‌شوند.

مورفی در مورد چامسکی می‌گوید: او به دانش ژئوپلیتیک‌آگاه است و از زندگی در دنیای سرسام‌آور ژیزک خشنود نیست، ولی بیشتر مبلغ آرا و افکار خود است. مورفی در مورد ادوارد سعید (۱) معتقد است که نظریات وی معتدل‌تر، منطقی‌تر و از سر همدردی ارائه می‌شود.

مورفی با اشاره به گفته‌های استالنی فیش، روشنفکران مذکور را پیروان پست مدرنیسم می‌شناسد. مورفی که تحلیل‌هایش از خام دستی، خالی نیست، مخالفین خود را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: «بی‌آمد نظریه‌پردازی‌های شما ابراز پوچی است. در واقع تردید در تصمیم‌گیری در چشم‌انداز اخلاقی و امتزاج آن با تبعیت از تحرکاتی که خواه‌ناخواه منشاء اختلاف‌اند از اصول پست‌مدرنیست‌هامی باشد». مورفی نهایتاً این چنین نتیجه می‌گیرد که سرانجام کوتاه‌بینی اخلاقی پست مدرنیست‌ها پس از ناکارآمدی آنان در مواجهه با رویدادهای سیاسی پس از ۱۱ سپتامبر، آشکار شده است.

کوچکی در یک بهشت مصرف‌گرایی زندگی کنند ولی ناگهان می‌فهمند که تمامی دنیایشان تقلبی است. فرد از منظری می‌نگرد که به زعم او دنیای واقعی را می‌نماید، در حالی که تمامی افراد اطراف او بازیگران یک نمایش بزرگ هستند. مثل نمایش پیتر وایر<sup>(۲)</sup>، که جیم کری در آن نقش فروشنده‌ای را بازی می‌کند که خود را قهرمان یک شوی ۲۴ ساعته می‌پندارد و دوربین‌ها دائماً او را تعقیب می‌کنند. از میان پیش‌کسوتان هم می‌توان به فیلیپ دیک<sup>(۳)</sup> اشاره کرد که در برنامهٔ او قهرمان داستان که در کالیفرنیا سال ۱۹۵۰ زندگی می‌کند، به تدریج درمی‌یابد، در یک صحنهٔ نمایش به سر می‌برد. هدف هر دوی این برنامه‌ها فهماندن این مطلب است که بهشت مصرف‌گرایی کالیفرنیا تنها یک فرا-واقعیت است.

سینمایی غیر واقعی، بی‌محتوا، و بی‌ریشه در جامعهٔ مصرف‌گرای کاپیتالیستی تنها صحنهٔ هالیوودی نمودی از زندگی دور از محتوا به شمار نمی‌رفت، زندگی اجتماعی نیز به واقع متصف به صفات صحنهٔ نمایش بود. و باز حقیقت‌نهایی وجود دنیای کاپیتالیستی عاری از روح، ماده‌زدایی از زندگی واقعی و

\* . اسلاوی ژیزک استاد فلسفه و روانشناسی در دانشگاه‌های مینه‌سوتا، مینیاپولیس، کلمبیا، پرینستون و میشیگان است وی همچنین در اولین انتخابات چند حزبی جمهوری اسلوانی نامزد ریاست جمهوری بود. دکتر ژیزک بانی و رئیس انجمن روانکاوی نظری و مؤلف کتب بی‌شماری در زمینهٔ فلسفه و روانشناسی است. در ۱۵ سال گذشته او در بیش از ۲۵۰ کنفرانس و سمپوزیوم در کشورهای متعددی چون آمریکا، اتریش، آلمان، سوئیس، نروژ، رومانی، ژاپن، هلند و مکزیک شرکت کرده است.

**دیدگاه‌های اسلاوی ژیزک\*؛ به کویر واقعیت خوش آمدید**

نهایت آرزوی آمریکاییان این است که در شهر

را به «واقعیت حقیقی» می‌گشاید چشم‌اندازی مخروبه و متروک را می‌بیند که سراسر ویران و سوخته است و منظره‌ای که پس از جنگ جهانی از شیکاگو باقی مانده و به چشم او می‌آید. مورفوس<sup>(۸)</sup> رهبر گروه مقاومت در خوش‌آمدگویی کنایه‌آمیز خود می‌گوید: «به کویر واقعیات خوش آمدید.» و آیا این همان نبود که در یازدهم سپتامبر در نیویورک به وقوع پیوست؟ شهروندان نیویورک با کویر واقعیات آشنا شدند. صحنه‌هایی که از فروریختن برج‌ها شاهد بودیم چیزی بود همانند نفس‌گیرترین شات‌های فرآورده‌های یک داستان فاجعه‌آمیز.

این فجایع غیر منتظره، و به وقوع پیوستن بزرگ‌ترین غیرممکن‌ها، یادآور واقعه مصیبت‌بار و غیرقابل باور دیگری در اوایل قرن بیستم است، فاجعه کشتی تایتانیک: غرق شدن تایتانیک نیز امری غیر قابل تصور بود، اما از آنجا که تایتانیک سمبل قدرت صنعتی شدن قرن نوزدهم به شمار می‌رفت احتمال وقوع چنین واقعه‌ای متصور بود. آیا این وضعیت مشابه بمب‌گذاری‌های اخیر نیست؟

حاشیه مورفی: بله، اما به طور قطع از آنجا که تروریسم آنها را به خاطر ارزش سمبلیک‌شان برگزید - و این هنر جنگ تروریستی است - چنین جنگی، یک جنگ ارتباطی است، جنگی که توسط گروه کوچکی برپا شده است تا همه چیز را نابود کند، ارزش‌های نمادین را از میان بردارد و هراس، وحشت، ضعف روحیه و... را باز بیافریند.

تبدیل آن به نمایشی و هم‌آمیز است. کریستوفر اشروود<sup>(۴)</sup> غیر واقعی بودن زندگی روزمره را چنین توصیف می‌کند:

«زندگی آمریکایی مثل فیلم‌های آمریکایی غیر واقعی است، عامداً و عاملاً غیر واقعی است اروپائیان از ما متنفرند چون ما در تبلیغات خود زندگی می‌کنیم مثل عابدی که برای تمرکز به غار پناه می‌برد.»

حاشیه پیتر مورفی<sup>(۵)</sup>: درست است که زندگی آمریکا زشت می‌باشد ولی غیر واقعی نیست، و به نظر من، این احساس غیر واقعی بودن تنها ناشی از یک بدسلیقگی جمعی است.

به نظر پیتر اسلاتر جیک<sup>(۶)</sup> مفهوم فضا به طور استعاره‌ای چنین است: یک کره فلزی عظیم که شهر را ایزوله می‌کند. سال‌ها پیش برخی فیلم‌های علمی تخیلی همچون "Zardoz" و یا «فرار لوگان» وضعیت نامساعد پست‌مدرن امروز را با بسط این تصور به کل جامعه این چنین پیش‌بینی کردند: یک گروه ایزوله که در منطقه‌ای مهجور و منزوی زندگی منزوی و استریلی دارند و در حسرت تجربه دنیای واقعی و انحطاط و فساد مادی آن به سر می‌برند.

فیلم ماتریکس (۱۹۹۹) برادران واچوفسکی<sup>(۷)</sup> این منطق را به اوج خود رساند: واقعیتی مادی که همگی ما تجربه کرده یا شاهد آن بوده‌ایم واقعیتی است مجازی که توسط ابر رایانه‌ای که همگی ما به آن متصل هستیم طراحی و تولید شده است؛ هنگامی که قهرمان فیلم چشمان خود

هندی، ژاپنی، استرالیایی، نیوزلندی و غیره) است. آیا ژئوک متوجه شده است که در این حمله چه کسانی کشته شده‌اند، و یا حتی چه نوع مؤسساتی در برج‌های تجارت جهانی وجود داشته‌اند؟ آیا منظور ما این است که سرویس‌های تجاری و اقتصادی چند قطبی تا پیش از این زمان وجود نداشته‌اند؟ در قرن هجدهم نیز چیزی حدود ۲۵٪ از شهروندان نیویورک به همان روش به بازرگانی مشغول بوده‌اند!

فشارها و ضربات ناشی از این بمب‌گذاری‌ها تنها می‌تواند حاصل مرزبندی‌های پرسابقه‌ای باشد که امروزه جهان اول تکنولوژیک را از جهان سوم یعنی همان کویر واقعیات جدا می‌کند. حاشیه مورفی: آیا امکان آن وجود دارد تا به روشنفکران یادآور شویم تروریست‌ها نیز همانند ما و گاهی بسیار بهتر از ما از فواید زندگی نوین تکنولوژیک بهره‌مند می‌شوند؟

آگاهی از زندگی در جهانی مصنوعی و ایزوله است که سبب می‌شود نیروهای شوم و ویرانگر همواره در حال تهدید جهان ما بوده و در نهایت موجب ویرانی آن شوند.

حاشیه مورفی: چنین اظهارنظری به زعم من به دور از واقعیات است. چه کسی می‌توانست اشپنگلر<sup>(۹)</sup> یا اکسپرسیونیست‌های آلمانی را به سبب این‌که تصویرگر نابودی شومی بودند، ملامت نماید؟ اما من تصور می‌کنم چنانچه شما در دنیای حال لایتناهی<sup>(۱۰)</sup> به سر برید،

زمانی که رسانه‌های گروهی ما را در وحشت از تروریسم غرق می‌کردند، این هراس نیز تنها هوسی به بی‌راهه بود. به یاد آورید خیل چنین فیلم‌هایی را: «فرار از نیویورک» گرفته تا «روز استقلال». نکته غیر قابل تعمق (در این رابطه) نفس خیال‌پردازی بود. برای آمریکاییان، همان اتفاقی روی داد که همواره در مورد آن خیال‌پردازی می‌کردند و این مسأله جای بسی شگفتی است. حاشیه مورفی: در این گفته ژئوک حقیقتی نهفته است و آن این که تخیلات فرافکنانه مدرن به احتمالات می‌اندیشند و اغلب ناگوارترین پیش‌بینی‌ها را انجام می‌دهند. این قضیه قرن‌ها سابقه دارد و اروپا ارباب دیرین این‌گونه پیش‌گویی‌های فرافکنانه است. اعتقاد روشنفکران به وجود زمان حال که در ابدیت جریان دارد، واقعی‌تر از باورهای برنامه‌ریزان پنتاگون و یا تهیه‌کنندگان هالیوود است.

به طور قطع اکنون زمانی است که ما با واقعیت خام یک فاجعه سر و کار داریم و باید ایدئولوژی و مختصات وهم‌آلودی را که موجب پذیرش آنهاست، همواره در نظر داشته باشیم. اگر ویرانی برج‌های تجارت جهانی عملی سمبلیک باشد، قطعاً مفهوم آن «مرکز کاپیتالیسم مالی» نیست، بلکه «مرکز کاپیتالیسم مجازی» و نظریه‌پردازی‌های مالی است که از دنیای واقعی فاصله گرفته‌اند.

حاشیه مورفی: پس در واقع این حمله به کاپیتالیسم اقتصادی و بازرگانی چند ملیتی (آمریکایی، بریتانیایی، فرانسوی، آلمانی،

نامامدی فرهنگی رادستاوردی نوین می‌شمارید.

در نتیجه اسامه بن لادن مضمون به رهبری جریانات بمب‌گذاری‌ها، متناظر حقیقی ارنست استاورو بلوفلد<sup>(۱۱)</sup>، بزرگ‌ترین جنایتکار اغلب فیلم‌های جیمز باندی نیست، که در اعمال ویرانگر جهانی دست دارد.

حاشیه مورفی: و این با تصورات ابلهانی که آنارشیسیم را مسئول بمب‌گذاری‌ها می‌دانند، متفاوت است. تنها تفاوتی که من در حماقت قرن بیستم با بلاهت زمان معاصر می‌بینم آن است که روشنفکران عصر حاضر مانند ساده‌لوحان دیگر، خود را مشغول داستان‌های سخیف می‌کنند.

باید به خاطر داشته باشیم تنها جایی که در فیلم‌های هالیوود شاهد روند تولید با تمام شدت خود هستیم هنگامی است که جیمز باند به مرکز فرماندهی، جنایتکاران بزرگ نفوذ کرده و در آنجا محل اعمال خلاف را شناسایی می‌کند (تقطیر الکل و بسته‌بندی مواد مخدر، و یا ساختن موشکی که قرار است نیویورک را نابود کند). هنگامی که سردسته جنایتکاران، باند را پس از دستگیری (طبق معمول) به بازدید از کارخانه غیر قانونی خود وامی‌دارد، آیا این حالت نزدیک‌ترین تصویر هالیوودی به غرور رئالیستی - سوسیالیستی از عرضه محصولات در یک کارخانه نیست؟ دخالت باند، البته (تنها) تا حد منفجر کردن ترقه‌های کارخانه است، که

یادآور تظاهر کسب تجربیات روزانه ما در دنیایی است که در آن طبقه کارگر رو به نابودی می‌رود، آیا این متناظر انفجار برج‌های تجارت جهانی نیست؟ خشونت‌ی که به سوی دیگران جهت‌گیری شده بود، آیا به سمت خودمان باز نگشته است؟

محیط امن و مطمئنی که آمریکایی‌ها در آن به سر می‌برند در حال تجربه تهدیدات و خطرهایی از سوی تروریست‌های خارجی است. تروریست‌های ناجوانمردی که خود را با بی‌باکی فدا می‌کنند، بربرهایی بدوی، باهوش و مکار، و ماهنگام مواجهه با چنین نیروی شیطانی خارجی، باید تمام شجاعت خود را یک‌جا جمع کرده، این رهنمود هگل را به یاد داشته باشیم که: «می‌بایست در وجود این نیروی بیگانه، چکیده وجود خود را بازشناسیم».

حاشیه مورفی: جدا از این که اظهارات ژیزک در طرح شیطان به عنوان یک مقوله عام، (کامل و - خالص یا ناخالص - آیامی توان برای شیطان بودن، پیوستاری متصور بود؟) کمکی به درک آنچه به وقوع پیوسته نمی‌کند و باید در مقابل اعمال جنایتکاران توخالی و پوشالی مقاومت نشان داد، بهتر است به این مسأله توجه کنیم که آیا به واقع می‌توان به هم‌نشینی بربریت و هوش و استعداد قایل شد؟ نکته اینجاست که این هم‌نشینی به واقع امکان‌پذیر است. برای مثال پل‌پت<sup>(۱۲)</sup> و همکارانش، و یا استالین. تصور می‌کنم نیاز به آوردن مثال‌های بیشتر وجود ندارد.

حمایت می‌شود. کنایه در این است که ما سینمایی داریم که عوامل سمبلیک و نمادین در آن جایگاهی ندارند و یا در صورت وجود، عوامل سمبلیک آن واقعیت ندارند.

آمریکا در وقایعی که در سراسر دنیا به وقوع می‌پیوندد درگیر است از ساریوو گرفته تا تاگروزنی و از رواندا تا کنگو و سیرالئون.

حاشیه مورفی: پس بربریت در حال حاضر تبدیل به پدیده‌ای جهانی شده است؟ و آیا این آخرین حرکت اندیشمندان چپ پس از پست مدرنیسم است؟ و آیا این نشانه‌ی اغتشاشاتی تازه است؟ و چرا باید چنین بپنداریم که این نمونه‌ها همگی با یکدیگر قابل قیاسند؟ این ندای روشنفکران بالکان است که: «خوب ما اینها را به تمامی تجربه کردیم و حال نوبت شماست».

اگر به فرض به وخامت اوضاعی که اوباش در نیویورک به وجود آورده‌اند بپردازیم، در آن صورت شاهد وقایعی خواهیم بود که یک دهه پیش در ساریوو به وقوع پیوست.

حاشیه مورفی: ولی به نظر من یکی انگاشتن اوضاع آمریکا و مشکلات نژادی و تخریب‌های این کشور با اوضاع سیاسی بالکان، بی‌معنی است.

به هنگام تماشای انهدام دو برج تجارت جهانی در نیویورک، متوجه نادرستی نمایش‌های تلویزیونی می‌شویم. حتی اگر این نمایش واقعی

کامیابی صلح و امنیت نسبی غرب متمدن در ۵ قرن گذشته (تنها) در نتیجه صدور خشونت ظالمانه به سرزمین‌های بربری‌های خارجی و تخریب آنها امکان‌پذیر بوده است: همانند داستان بلند پیروزی آمریکا بر قتل عام در کنگو.

حاشیه مورفی: آیا آفریقای غربی تا پیش از رسیدن غرب در اصل، جایگاه حکمرانان ظالم و یغماگر نبوده؟ و آیا اینکاها قبل از ورود غربیان واقعاً انسان‌هایی شفیق، مهربان و صلح‌دوست بوده‌اند؟ و حکومت‌های اسلامی پیش از به میان آمدن اروپا، آیا اصلی‌ترین مراکز تجارت بردگان آفریقایی نبوده‌اند؟ داستان برابر انگاشته شدن غرب با نفس‌گناه به سادگی نتیجه فلسفه رشد یافته بدینی در الهیات است.

اگرچه این اقدامات به نظر ظالمانه و غیر مسئولانه می‌آیند، شایسته است که امروز بیش از هر زمان دیگری به خاطر داشته باشیم که تأثیرات حقیقی، حملات اخیر، بسیار سمبلیک‌تر از اصل واقعیت است.

حاشیه مورفی: اما این طبیعت یک تروریسم موفق است. ترور طریقی نمادین برای هدایت مخاصمات سیاسی - مذهبی است. گروه‌های تروریستی گاهی فاقد نیروهای ارتشی (جنگ متعارف) و گاهی موجب بسیج نیروهای مردمی (در جنگ‌های داخلی) اند. قوی‌ترین اسلحه آنها خشونت سمبلیک و تأثیرگذاری است که مردم را در مکان‌های مختلف از بین می‌برد و این اقدام تنها با ارزش‌گذاری‌های سمبلیک





فقر مردم خویش است. روشنفکران ما از مدت‌های پیش طالبان را با افغان یکی می‌پنداشتند. دقیقاً همین جریان در کامبوج و در زمان پول پوت اتفاق افتاد - کامبوج نیز کشوری فقیر است که دهقانان آن همواره با مرگ دست و پنجه نرم می‌کنند - برای این رژیم‌های آدمکش هیچ توجیهی قابل قبول نیست.

و آیا این نهایت ناتوانی نیست؟

حاشیه مورفی: احتمالاً قدرت نیز ممکن است ناتوان باشد. آمریکاییان این مطلب را در ویتنام آموخته‌اند. چگونه می‌توان وارد جنگی نمادین شد که جنگی بین تمدن‌هاست؟ هیچ کس پاسخ این سؤال رانمی‌داند چون هم اکنون وارد عصر جدید نامطمئن شده‌ایم و این همان عصر پس از جنگ سرد است که نبردها به لحاظ سمبلیک مهم‌تر تلقی می‌شوند.

تنها بخشی از مفهوم «برخورد تمدن‌ها» حقیقت دارد و آمریکاییان تنها نیمی از آن را تجربه کرده‌اند. «چگونه ممکن است این مردم نسبت به حفظ جان خود بی‌اعتنا باشند؟ و این حقیقتی تلخ است که ما در کشورهای جهان اول حتی تصور این را که کسی آماده است تا جان خود را فدا کند، دور از ذهن می‌پنداریم». حاشیه مورفی: آیا منظور این است که مأموران امداد که در پی حوادث نیویورک کشته شدند و یا آنهایی که در افغانستان زندانی هستند، آماده فدا کردن جان خویش برای هدفی مردمی نبودند؟ و آیا این تنها شور دیوانه‌وار مذهبی است که

در نظر گرفته شود، مردم نیز در آن نقش خود را بازی می‌کنند. شخصیت‌های چنین داستانی در زندگی واقعی نیز وجود دارند (شخصیت‌های این داستان هر یک مشابه شخصیت‌های واقعی هستند): آنچه که ما می‌بینیم تنها کاراکترهای افسانه‌ای هستند، حتی اگر در زندگی واقعی بازی کنند. البته بازگشت به واقعیات اشکال متفاوتی دارد: مفسران راست‌گرایی چون جرج ویل<sup>(۱۳)</sup> بلافاصله پایان «تعطیلات تاریخ» آمریکاییان را اعلام کردند - و حالا باید بازگردیم و با دشمنی واقعی دست و پنجه نرم کنیم - اما باید دانست دشمن کیست؟ پاسخ هرچه باشد، هرگز خطری متوجه اهداف راست‌گرایان نیست.

حاشیه مورفی: صحیح، حمله متقابل به هیچ روی ارض‌کننده نیست. این مطلب را می‌توان از حادثه دیدگان حوادث سؤال کرد. واکنش آمریکا نمی‌تواند، حمله به نمادهایی چون (اسلام، ملی‌گرایی و غیره) باشد. خلایق وجود دارد که پرشدنی نیست، مگر در صورت بازسازی ساختمان‌ها و بنای یادبودهایی برای درگذشتگان.

در صورت حمله آمریکا به عنوان بزرگ‌ترین ابرقدرت به افغانستان که یکی از فقیرترین کشورهایت و روستائیان آن به سختی می‌توانند در زمین‌های لم‌یزرع زندگی کنند، آمریکا با استهزای همگان مواجه خواهد شد.

حاشیه مورفی: بله افغانستان یکی از بدترین رژیم‌های دنیا و بی‌مسئولیت‌ترین آنها نسبت به

هدف تلقی می‌شود؟ حتی در این زمینه‌ها نیز واکو<sup>(۱۴)</sup> نشان داده است که آمریکاییان نیز در دیوانگی دست کمی از بقیه ندارند.

و حالا در روزهای پس از بمباران، به نظر می‌رسد در زمانی بین حوادث دردناک و تأثیرات نمادین آن، معلق باشیم مثل لحظات پس از وارد شدن ضربه و پیش از شروع درد. این که این حوادث چگونه نمادین شدند به این بستگی دارد که برانگیزاننده چه عواملی باشند. حتی در این لحظات نهایت تنش، این رابطه خود به خودی نیست بلکه محتمل الوقوع است. نخستین نشانه‌های بدیمن در حال ظهورند. در روزهای پس از حادثه یکی از روزنامه‌ها که قرار بود مطلبی از من دربارهٔ لنین<sup>(۱۷)</sup> را چاپ کند، اطلاع داد که چاپ مطلب به تعویق افتاده است. آیا این به معنی صورت‌بندی نوین از ایدئولوژی نیست؟

حاشیه مورفی: ولی به نظر من با توجه به نظرات روس‌ها و چینی‌ها دربارهٔ گروه‌های تروریستی اسلامی، چاپ مطلب دربارهٔ لنین، مناسب به نظر می‌رسد. بی‌شک پس از این حادثه زمینه‌ای برای نوعی بازسازی ایدئولوژیک به وجود خواهد آمد. شاید برخی از این وقایع ناخوشایند و برخی دیگر خوشایند باشند، ولی شاید برخی روشنفکران ما این تفکر محتمل الوقوع را نپسندند.

ما هنوز نمی‌دانیم پیامدهای اقتصادی، ایدئولوژیک، سیاسی و جنگی این حوادث چیست، ولی یک چیز مسجل است و آن این که: آمریکا که تا به حال خود را جزیره‌ای به دور از چنین اغتشاشاتی می‌پنداشت، اکنون به شدت و مستقیماً درگیر این وقایع است.

آیا هنگامی که - پس از انفجار - وزیر امور خارجهٔ طالبان گفت درد و رنج کودکان آمریکایی را درک می‌کند، منظور تأیید نقش ایدئولوژیک و هژمونیک بیل کلینتون نبود؟ حاشیه مورفی: در واقع جالب‌ترین پاسخ، - پاسخ یاسر عرفات<sup>(۱۵)</sup> است - او بیش از جرج دبلیو بوش<sup>(۱۶)</sup> و پیش از او از خود ناراحتی و دل‌نگرانی نشان داد. آیا این بدان معناست که اندیشمندان متحجر هم متخصصان ابراز همدردی‌های انسانی شده‌اند؟ آیا این آخرین پیامد نقد ایدئولوژیک است که روشنفکران قادر به درک اعمال وحشت‌بار نبوده و تنها، دنیا را صحنهٔ شطرنجی از معادلات استراتژیک می‌بینند؟

علاوه بر این، مفهوم آمریکا به عنوان بهشتی ایمن نیز تنها یک خیال و وهم است: هنگامی که نیویورکی‌ها می‌گویند پس از این انفجارات دیگر نمی‌توان ایمن در خیابان‌های شهر قدم زد، معنای کنایی این گفته این است، که قبل از بمباران‌ها هم خیابان‌های نیویورک خطرناک بوده‌اند. این بمباران‌ها حس همبستگی را تقویت کرده است به نحوی که در خیابان‌ها می‌توان شاهد کمک یک جوان سیاهپوست به پیر مردی یهودی بود، چنین احساسی پیش از این وجود نداشت.



حاشیه مورفی: بله کاملاً صحیح است.

حقایق است. صلح آمریکایی در گروهی فجاجی است که در سایر نقاط جهان به وقوع می‌پیوندد.

حاشیه مورفی: از این جهت بهترین درس این فاجعه این است که تنها راه برای اطمینان از عدم وقوع حوادث این چنینی «در اینجا»، این است که از وقوع آن در «هر جای دیگر» جلوگیری شود. پس سرنوشت نهایی آمریکا این است که ژاندارم جهانی باشد و مسئولیت‌های اروپا، روسیه، چین و هند را به تنهایی قبول کند. به عبارتی آمریکا هم شیطانی جهانی و هم ناجی جهانی باشد. بسیار خوب آقای ژیزک. ممنون!

پس آیا راه حل جایگزین این است که آمریکاییان مواضع خود را تقویت کنند و یا مخاطرات را پذیرفته و از برج عاج خود خارج شوند؟

حاشیه مورفی: بله، این مطلبی حیاتی است؛ که آیا آمریکا مبدل به دوستی منزوی و ایمن می‌شود یا خیر. به عبارتی آیا آمریکاییان همچنان به اظهارنظرهایی از قبیل این که «چرا برای ما باید چنین اتفاقی می‌افتاد؟» و «چنین چیزهایی نباید اینجا رخ می‌داد»، ادامه می‌دهند؟ و در جهت تهدید دیگران و یا به طور خلاصه اعمالی پارانوئیک، حرکت خواهند کرد؟

نوآم چامسکی\*؛ چشم اندازی تاریک و شوم

حمله به آمریکا یک شقاوت آشکار بود. ولی به لحاظ تعداد قربانیان به پای حملات تروریستی دیگر نمی‌رسید. به عنوان نمونه، بمباران سودان در زمان کلینتون که بدون هیچ دستاویزی صورت گرفت و نابودی بیش از نیمی از ذخایر دارویی و درمانی و کشته شدن ده هزار انسان را در پی داشت.

حاشیه مورفی: بیایید این مورد را نیز یکی از تخلفات دولت آمریکا بدانیم. مثل تمامی

و یا آمریکاییان سرانجام پرده موهومی را که ایشان را از دنیای خارج جدا کرده کنار می‌زنند و با ورود به دنیای واقعی به جای بیان این که «چنین چیزهایی نباید اینجا رخ می‌داد»، خواهند گفت: «چنین وقایعی هیچ کجا نباید اتفاق بیافتد»؟

حاشیه مورفی: آیا مداخلات آمریکاییان در نبردهایی که پس از «جنگ سرد» در سراسر دنیا به وقوع پیوست، پیامد چنین احساسی نیست؟ حتی در صورت عدم وجود چنین احساسی شک دارم اندیشمندان متحجر ما هنگام نیاز اظهارنظرهای معتبر و مستدل ارائه دهند.

\* چامسکی استاد کرسی زبان‌شناسی دانشگاه MIT است، ولی به عنوان یکی از منتقدین سیاست‌های آمریکا، بیش از سی کتاب در زمینه تحلیل سیاست‌های آمریکا، حقوق بشر، نقش رسانه‌ها و تحولات جهانی به رشته تحریر درآورده است.

«تحصیلات آمریکا از تاریخ» تنها جعل

به ویژه آن‌که دورنمای درستی از وارد شدن به نظام تجارت و دیپلماسی داشته باشد، خواهان ازدیاد و تشدید جنگ‌های تروویستی نیست. در واقع پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، دورنمای ثبات سیاسی خاورمیانه بهبود یافته است. (خوشبختانه آمریکاییان فرصت را از دست داده‌اند).

به احتمال قوی این جریانات به کنترل‌های شدید امنیتی و تحدید آزادی‌های مدنی و آزادی‌های بین‌المللی، منجر می‌شود. حوادث اخیر، به روشنی و وضوح بی‌اعتباری دفاع موشکی را آشکار کرد.

حاشیه مورفی: بله من با این نظر موافقم. در واقع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، شرایط را برای به وجود آمدن ژئوپولیتیک جدیدی در منطقه فراهم کرد. در این وضعیت جدید بین آمریکا (سیستم آتلانتیک)، روسیه و چین برای تثبیت و سامان دادن به حکومت‌هایی چون دولت‌های بالکان، آفریقای شمالی و خاورمیانه (قلمروی امپراطوری عثمانی) و اکنون پس از فروپاشی امپراطوری شوروی. جمهوری‌های اوراستایی و آسیایی اتحاد شوروی، توافقی ضمنی صورت پذیرفته است.

چنانکه تحلیل‌گران استراتژیک به روشنی و به کرات اظهار داشته‌اند، در صورتی که افرادی بخواهند صدمات جدی به آمریکا و به سلاح‌های کشتار جمعی این کشور وارد کند، بعید است به حمله موشکی مبادرت ورزند

اخلاق‌گرایان دیگر، چامسکی نمی‌تواند بین انواع تخلفات تمییز قائل شود. آیا به‌زعم او نظامیان آمریکایی به عمد اشتبانه‌ها هدف‌گیری کردند؟

و آیا به عمد بی‌گناهان را کشتند؟ آیا عمداً ذخایر دارویی و پزشکی را نابود کردند؟ البته که نه. با این وجود بمباران هوایی به قصد کشتن بی‌گناهان و ضربه‌زدن به سیستم مالی و از طریق گروگان‌گیری و کشتن دیگر بی‌گناهان صورت گرفت. فکر نمی‌کنم موشک‌های کروز باعث کشته شدن انسان‌ها شده باشد. سیستم اخلاقی نیوانگلند هرگز تمایز کیفی قائل نمی‌شود.

(به خاطر بایکوت خبری آمریکا، سازمان ملل قادر به پیگیری جریانات نیست). موارد دیگری هم هست که به سادگی به ذهن متبادر می‌شود. ولی در این‌که این مورد جنایتی آشکار بوده است شکی نیست. و طبق معمول قربانیان این حمله طبقه کارگر بوده‌اند، مثل مستخدمین، منشی‌ها، آتش‌نشان‌ها و غیره. احتمال این وجود دارد که این حمله از جانب فلسطینیان با دیگر ملت‌های تحت ستم صورت پذیرفته باشد.

حاشیه مورفی: چرا؟ به هیچ وجه مشخص نیست که فلسطینیان درگیر این حمله باشند. جنگ داخلی فلسطینیان و اسرائیلیان ممکن است در اثر این حمله تشدید شود، اما هیچ سازمان و ساختار دولتی از جانب فلسطینیان

است پر از مهاجمین ناشناس، عملیات تروریستی بدون هیچ پیام سیاسی و تخریب‌های ویرانگر. احساس بهت، حیرت و ترس و احساس دیرپای اهانت و تعدی، و نیز غم و پریشانی از این کشتار بی‌رحمانه، برای ساکنین این شهر آسیب دیده مدت‌ها باقی خواهد ماند.

نیویورکی‌ها این اقبال را داشتند که شهردار آنها رودی گولیان<sup>(۱۸)</sup> با وجودی که فردی مبارزه‌جو و سرسخت و حتی مرتجع است، به سرعت موضعی چرچیلی اتخاذ کند. او با آرامش، به دور از احساسات و با شفقتی بی‌نظیر نیروهای پلیس، آتش‌نشانی و اورژانس را برای عملیات فراخواند، گرچه متأسفانه با این وجود تلفات بسیار زیادی داشتیم. گولیان اولین کسی بود که با دعوت به آرامش از حمله به محلات عرب و مسلمان‌نشین جلوگیری کرد، نیز اولین کسی که با ابراز نگرانی و تأسف، همگان را به نجات آسیب‌دیدگان فراخواند.

**حاشیه مورفی: کاملاً صحیح.**

و تنها این نیز نبود. گزارشات تلویزیون دولتی، مصرانه و بی‌امان و البته بدون هیچ سازندگی، وحشت از این تخریب را به تمامی خانه‌ها منتقل کرد. بیشتر تفاسیر خبری در مورد

\* . ادوارد سعید استاد زبان انگلیسی و ادبیات تطبیقی و دانش‌آموخته دانشگاه‌های پرینستون و هاروارد است. ادوارد سعید به عنوان صاحب نظر سیاسی در بیش از ۱۵۰ دانشگاه آمریکا، کانادا و اروپا به سخنرانی پرداخته است. کتب او به بیش از ۱۴ زبان ترجمه شده است و مقالات او به صورت مستمر در روزنامه گاردین و لوموند چاپ می‌شود.

گرچه این نوع عملیات صدمات جدی و فوری وارد خواهد کرد. چرا که بسیارند راه‌های ساده‌تری که اساساً جلوگیری از آنها امکان‌پذیر است. معهدا حوادث ۱۱ سپتامبر مسلماً افزایش و گسترش این سیستم‌های دفاعی را تشدید خواهد کرد.

«دفاع» پوششی ظریف است برای میلیتاریسم هوایی، که حتی شایعات بی‌پایه پیرامون آن می‌تواند باعث وحشت مردم شود. خلاصه این‌که این جنایات دستاویزی است برای وطن‌پرستان افراطی راست‌گرا که در پی کاربرد زور برای کنترل قلمرو خود هستند؛ و تازه این از عملیات احتمالی دولت آمریکا و حملات شدیدتر و وحشتناک‌تر این دولت جداست. در هر صورت چشم‌اندازی که پیش‌رو داریم شوم‌تر و تاریک‌تر از پیش است.

**حاشیه مورفی: دنیا همیشه بد بوده و همواره بدتر می‌شود. اگر اوضاع به درستی سروسامان می‌یافت، و ضربه ناشی از حملات ۱۱ سپتامبر عملیاتی صحیح در پی می‌داشت شرایط پس از آن بهتر می‌شد نه بدتر. در این حالت سیاست جهانی پس از جنگ سرد اصلاح شده و برای متمدن کردن کشورهای منطقه اوراسیا، فعالیت‌های جمعی صورت می‌پذیرفت.**

### ادوارد سعید\* : صبر و دانش

وحشت از نوعی که نیویورک (و نیز واشنگتن) آن را تجربه کردند، دریچه به سوی دنیایی

احساسات آمریکاییان، لحنی غلو شده و مؤکد دارد، و حاوی پیام‌هایی است چون؛ خشم، کینه، احساس آسیب‌پذیری، آرزوی انتقام و مجازاتی نامحدود، بدون بیان غم و احساسات میهن پرستانه.

حاشیه مورفی: این برنامه‌ها نه تنها بر تفکر و بازتاب آن بلکه بر احساس غم و اندوه ناشی از آن نیز بازتابی منفی داشت.

تمامی سیاست‌مداران و اندیشمندان و متخصصین، ناصحانه راه‌هایی را برای جلوگیری از شکست، وحشت و تلاش تا زمان نابودی تروریسم، پیشنهاد داده‌اند. به باور همگان این جنگی علیه تروریسم است، ولی این که کجا در کدام جبهه و با کدام نتیجه، سؤال‌هایی است که پاسخی برای آنها متصور نیست. به جز اتفاق نظر در این مورد که خاورمیانه و اسلام جبههٔ مقابل ما بوده و تروریسم را باید ضرورتاً از میان برداشت.

حاشیه مورفی: بله، کاملاً صحیح است. گرچه همزمان نظریات متفاوتی نیز از سوی کسانی ابراز شد که معتقدند آمریکا نیز به خاطر مشکلات مردم خاورمیانه محکوم، و به عنوان نیروی متخاصم آنها، قابل سرزنش است.

اما در این میان موضوع ناامید کننده این است که برای درک نقش آمریکا در دنیا و مداخلات مستقیم این کشور در سایر نقاط جهان، هیچ انرژی و وقتی صرف نشده است.

حاشیه مورفی: بله به اعتقاد من نیز ما باید به درکی دوباره از آمریکا نائل شویم؛ درکی که این تفاسیر فاقد آن است. طبیعت آمریکا به گونه‌ایست که خود را منزوی می‌کند؛ آمریکا به رغم اهتزاز پرچم‌هایش در سراسر جهان دیوی منزوی است. و هرگز از نقشی که در دنیا داشته است احساس رضایت نمی‌کند و شهروندان آمریکایی متأسفانه از دنیا هیچ نمی‌دانند. چشم‌انداز دنیا در منظر آمریکاییان تنها از میان منشور آمریکایی (یا اعمال هیئت ریاست جمهوری) متصور است. آمریکا برخلاف طبیعت امپریالیستی‌اش قدرتی ناهماهنگ است. مانیفیست قرن نوزدهم از این کشور یک امپراطوری قاره‌ای ساخت و در ذهن آمریکاییان مفهومی را به وجود آورد که هرگز از ذهنشان پاک نشد.

احتمالاً به نظر شما آمریکا دیوی خفته و نه ابرقدرتی مدام در حال جنگ و یا کشمکش با کشورهای اسلامی. نام و چهرهٔ اسامه بن لادن برای آمریکاییان بسیار آشناست، به تصور عامهٔ مردم هر خاطره‌ای از او و پیروان ناشناسش مظهر نفرت است.

حاشیه مورفی: بله این صحیح، ولی باید این نکته را نیز خاطر نشان کرد که آمریکا نیز در تصور عامهٔ مردم نمادی از نفرت و خشم است. به عنوان نمونه به اعتقاد اکثر مردم، تنها اکنون است که آمریکا آنچه را که در کشورهای دیگر به ویژه در بالکان و خاورمیانه، اتفاق می‌افتد، تجربه می‌کند. گرچه آمریکا نیز خود قبلاً

جهنمی ویرانگر و شوم را در زمان جنگ‌های داخلی شاهد بوده که حتی امروز نیز این جنگ‌ها بخشی از تاریخچه خانوادگی بسیاری از آمریکاییان را تشکیل می‌دهد.

پس ناگزیر، احساسات عامه متوجه جنگی است که شبیه نبرد کاپیتان آهایین<sup>(۱۹)</sup> در رمان موبی‌دیک است و نه ابرقدرتی که برای نخستین بار در خانه خود مورد هجوم واقع شده است. آنچه که هم اکنون مورد نیاز است درکی منطقی از اوضاع است و نه دمیدن در شیپورهای جنگ.

حاشیه مورفی: من با این موضوع کاملاً موافقم.

جرج بوش و تیمش به واقع خواهان شق دوم قضیه هستند و نه راه حل‌های مسالمت‌آمیز. با این وجود در نظر اکثر ملت‌های مسلمان و جهان عرب، مقامات آمریکایی کارگزاران ابرقدرتی مستکبر هستند که حامی اسرائیل و بسیاری از دولت‌های عرب سرکوبگر است و بی‌اعتنا به امکان وجود گفتگو با جنبش‌های سکولار و مردمی که احساس همدردی می‌کنند.

حاشیه مورفی: تصویر دولت‌های خاورمیانه به گونه‌ای غیرقابل تهذیب است و امکان ایجاد هر نوع رابطه‌ای بین این دولت‌ها و ایالات متحده مملو از مخاطرات و نتایج زیانبار است. مسأله این است که جنبش‌ها و تعارضات یا جریان‌های اصلاح‌طلبانه بسیار اندکی برای جایگزینی رژیم‌های کنونی وجود دارد (البته

منظور من فقط جایگزینی، همچون نظام‌های دموکراتیک آتلانتیکی نیست). نارضایتی از سیاست‌های ایالات متحده و نیز مشکلات ساختاری عمیقی که در منطقه وجود دارد، اغلب سد راه بهبود اوضاع هستند و این مسأله به طور ریشه‌ای منطقه‌ای است و کجایند اندیشمندانی که در سطح منطقه راه‌حل‌هایی عاقلانه برای مشکلات ساختاری و مزمن تاریخی ارائه دهند؟

احساسات ضدآمریکایی در این بستر بر پایه نفرت از مدرنیته یا حسادت تکنولوژیک بنا نشده است؛ بلکه اساس آن، مداخلات این کشور و رنج‌های مردم عراق به سبب تحریم‌های آمریکا و نیز حمایت این کشور از اشغال ۳۴

مسأله اراضی فلسطین توسط اسرائیل است. حاشیه مورفی: به اعتقاد من مسأله فلسطین و عراق قابل مقایسه نیستند. این نوع تفکر محدود و پنهان در پوشش اتحاد و همبستگی باعث بی‌اعتباری مسائل معتبر است. نه تنها اسرائیل، که سخنگویان فلسطینیان نیز باید به جنگ طلبی‌های خود خاتمه دهند.

در حال حاضر اسرائیل برای توجیه اشغال نظامی اراضی فلسطین از حادثه آمریکابهره‌برداری می‌کند. حاشیه مورفی: متأسفانه کاملاً صحیح است.

اظهارنظرهای سیاسی در آمریکا با به کارگیری واژه‌هایی چون «تروریسم» و «آزادی»

معرض خطر قرار می‌گیرد، (همچنان که آمریکاییان نیز در طول جنگ‌های داخلی آن‌را تجربه کرده‌اند).

آنچه که در مورد تمامی انواع ناخوشایند ترور صدق می‌کند، ارتباط آن با مذهب، سیاست و اسطوره‌های تقلیل‌گرایی و انحراف از تاریخ و احساسات است.  
حاشیه مورفی: صحیح

این همان نکته‌ایست که وجدان سکولار در پی درک آن است، چه در آمریکا و چه در خاورمیانه به هیچ وجه مذهب و یا، هیچ باور انتزاعی دیگری قتل عام بی‌گناهان را توجیه نمی‌کند به ویژه هنگامی که گروه کوچکی از افراد، بدون هیچ دلیل قانونی مسئول انجام چنین اعمالی باشند.  
حاشیه مورفی: بله صحیح

علاوه بر این، همچنان که همگان می‌دانند در مورد اسلام نیز بین مسلمین توافق نظر وجود ندارد؛ به عبارتی تنها یک اسلام وجود ندارد ما با اسلام‌هایی متکثر روبرویم همچنان که با آمریکاهایی متفاوت.

حاشیه مورفی: بله ولی موضوع جالب توجه این است که با وجود اسلامی متکثر صلح‌آمیز، جهانی و اختلافات بر سر آن همواره گروه‌ها و دولت‌های بی‌شماری به اسلام روی می‌آورند. مسأله اسلام نیست بلکه ناتوانی آن در پیوند نیروهای سازنده است.

کاملاً به بیراهه رفته است، در حالی که در پی این مسائل علایق دور از اخلاقی همچون تأثیرات نفت، لابی‌های صهیونیستی، دفاع و در حال حاضر فشار سراسری به خاورمیانه و دشمنی قدیمی با اسلام که هم اکنون شکل نوینی یافته است، وجود دارد.

حاشیه مورفی: آمریکا فقط «علایق مادی» دارد در حالی که مخالفان این کشور معتقد به «اصول» هستند: آمریکا همیشه دچار سوء تفاهم، و بقیه دنیا در حال فهم این کشور هستند. در واقع اگر ما در همین سطح درک و مفاهیم بمانیم هر حرکتی به جلو ناممکن خواهد بود.

اما روشنفکران و اندیشمندان، نیازمند درکی صحیح از واقعیات هستند. و ذکر این نکته نیز ضروری است که تروریسم به هر حال وجود دارد، و تقریباً هر جنبش مدرنی در مراحل بر ترور بنا شده است، این مسأله در مورد نهضت ماندلا نیز همچون اعمال صهیونیست‌ها صدق می‌کند.  
حاشیه مورفی: بله....

بمباران شهروندان بی‌دفاع با F-۱۶ و شلیک از هلی‌کوپترها نیز ساختار و تأثیری چون انواع مرسوم تروریسم ملی دارد.

حاشیه مورفی: بله باید در ذهن بین جنگ‌های داخلی (همچون اسرائیل - فلسطین و جنوب آفریقا) و تروریسم تفاوت قائل شد. پویایی هر یک از این دو متفاوت است، در برخی موارد در جنگ‌های داخلی اصول واقعی سیاسی در



این تکرر در مورد تمامی سنت‌ها، مذاهب و ملل وجود دارد، گرچه پیروان این مذاهب به عبث سعی دارند به دور خود حصار بی‌وجود آورند، اما تاریخ پیچیده‌تر و متناقض‌تر از آن است که عوام‌فریبان و یا پیروان آنان نشان می‌دهند. مشکل مذهب یا بنیادگرایی اخلاقی این است که امروزه باورهای ابتدایی آنها از انقلاب و مقاومت، شامل تمایل به کشتن و کشته‌شدن به سادگی به تکنولوژی و رابطه وحشت‌بار حرکت‌های انتقام‌جویانه، مرتبط است.

حاشیه مورفی: بله

حاشیه مورفی: به نظر من آنچه مورد نیاز است احساس اشتراک سرنوشت نیست، بلکه اعتقاد به وجود سرنوشتی منطقه‌ای است، احساس مسئولیت جمعی منطقه‌ای و آمادگی مناطق آسیب‌دیده برای به‌وجود آوردن نظمی مشترک، صحیح و درست.

به نظر می‌رسد عملیات انتحاری نیویورک و واشنگتن، به دست افراد تحصیل کرده‌ای از طبقه متوسط صورت گرفته باشد و نه مهاجران فراری.

حاشیه مورفی: درست است

اسلام و غرب در حال حاضر هر دو کورکورانه عمل می‌کنند و هستند کسانی که به هیچ بصیرتی از این روش پیروی می‌نمایند ولی نسل آینده محققاً خود را به سبب جنگ‌های طولانی و رنج‌های پیاپی و عدم توجه به تاریخ ظلم‌ها و نابرابری‌ها، و عدم تلاش جهت رهایی از سلطه و روشنگری، ملامت خواهند کرد.

حاشیه مورفی: بله و نه، بله از این جهت که وابستگی متقابل ضروری است، ولی در عین حال حتی در مورد متحدان نزدیکی چون آمریکا و اروپا در جهت اقتدار این وابستگی باید (برای مثال اروپا) از مواردی چون توتالیتاریسم،

در حالی که رهبری فرزانه، بر تحصیلات، بسیج جمعی و نیز سازماندهی صبورانه در خدمت هدف، تأکید دارد، تفکرات افراد فقیر و از جان گذشته بر پایه راه‌حل‌های جادویی؛ سریع و خون‌بار بنا نهاده شده است که اغلب پوششی مذهبی دارد.

حاشیه مورفی: صحیح

اما از دیگر سو قدرت‌های اقتصادی و نظامی نیز از بصیرتی عاقلانه و اخلاقی به دورند.

حاشیه مورفی: بله همین طور است.

می‌کنند، و برای محکومیت و یا مقابله با حملات تروریستی هیچ برنامه‌ای ندارند.

ناسیونالیسم و غیره، رهایی‌یابد. در برخی موارد، چنین نیز می‌شود. حتی در خاورمیانه نیز این امور به وقوع می‌پیوندد.

پست مدرنیسم تنها بر این نکته تأکید دارد که معیاری مستقل برای تشخیص صحت هر یک از تفاسیر یک حادثه وجود ندارد. حاشیه مورفی: چنین رویکردی حتی تفسیر فردی دیوانه از حوادث را غیرقابل سرزنش می‌پندارد.

پلید انگاشتن دیگران، پایه‌ای محکم برای سیاست نیست به ویژه اکنون که ریشه‌های ترور دربی عدالتی است، و تروریست‌ها منزوی، محدود و غیرفعال شده‌اند. این امر نیازمند صبر و دانش است، ولی سرمایه‌گذاری در این راه ارزشمندتر است تا دست یازیدن به اغتشاش و هرج و مرج. حاشیه مورفی: بله صبر و دانش....

تنها موضوعی که تفکرات پست مدرن بر علیه آن اعلام نظر کرده است امید به توجیه پاسخ ما در برابر جامعه جهانی است به نحوی که برای همه، من جمله دشمنانمان متقاعدکننده باشد.

### استانلی فیش\*؛ پایان نسبیت گرایی؟

حاشیه مورفی: که معنای آن عدم احتمال وجود هرگونه تجارت بین‌المللی است (چرا که در شرایط بین‌المللی معامله وجود نخواهد داشت) و نیز عدم احتمال مبادلات فرهنگی (چگونه دانشگاه‌ها در این صورت می‌توانند به مبادلات فرهنگی و هنری بپردازند) و غیره و غیره....

در وقفه بین حمله تروریستی و پاسخ ایالات متحده، گزارشگری از من پرسید آیا حوادث ۱۱ سپتامبر پایان نسبیت گرایی پست مدرن است؟ عجیب است اگر حوادثی چنین شدید به بحث‌های آکادمیک مرتبط باشد. ولی در روزهای آتی شمار روبه افزایشی از مفسران نظری متفاوت ابراز نمودند: مثلاً این که باورهای اندیشمندان پست مدرن، کشور را تضعیف کرده است.

از آنجایی که رقبای ما نیز از همین زبان استفاده می‌کنند، به کارگیری مفاهیمی انتزاعی همچون عدالت و حقیقت برای حمایت از چنین اهدافی مؤثر نخواهد بود. (هیچ کس خود را طرفدار بی‌عدالتی نمی‌داند).

حاشیه مورفی: به نظر می‌رسد این مسأله، مسأله قضاوت باشد و نه تصمیم‌گیری تضعیف توانایی قضاوت صحیح سیاسی طبق نظریات منتقدان مشکل این است که پست مدرن‌ها امکان توصیف حقایق را انکار

\* . استانلی فیش رئیس دانشکده هنرهای آزاد در دانشگاه الینویز شیکاگو و نویسنده کتاب «در چگونگی آثار میلتون» است.



است که ما را فرامی‌خوانند تا یک بار دیگر این ذهنیت کوتاه نظرانه را به کار گیریم.

ولی باید دانست که به واقع پست مدرنیسم موجبات درد و رنج انسان‌ها را فراهم نمی‌آورد. و این همان ایده‌ایست که دشمنان ما نه از سر نادانی، بلکه به سبب پیشینه‌ای از سر تعقل، منطق و انگیزه و حتی شکلی از انواع پرهیزکاری به آن معتقدند.

حاشیه مورفی: البته تمامی دلایل و (انگیزه‌ها) عقلانی و منطقی نیستند. به عبارتی صرفاً به این خاطر که شخصی عملی زشت را توجیه کند، قباح آن از بین نخواهد رفت. و اینها همان دلایل غیر عقلایی هستند.

افرادی چون بیل ماهر<sup>(۲۱)</sup>، دنیش دسوزا<sup>(۲۲)</sup> و سوزان سونتاژ<sup>(۲۳)</sup> از این جهت مورد اعتراض قرار گرفتند که معتقد بودند، نمی‌بایست از واژه «ترسو» برای اطلاق به افرادی استفاده کرد که جان خود را فدای باورهایشان می‌کنند، خانم سونتاژ محتطانه ایشان را شجاع نامید، صفتی که آن‌را به لحاظ اخلاقی خنثی می‌داند و ویژگی‌ایست که افراد حتی در صورت مبادرت به عمل خلاف به آن متصفند. (شیطان‌میلتون<sup>(۲۴)</sup> بهترین نمونه کلاسیک آن است)، به عبارتی فرد به سبب آن‌که عمل را صحیح می‌پندارد به هیچ روی از آن چشم‌پوشی نخواهد کرد.

حاشیه مورفی: شجاعت؛ غلبه بر ترس است، نه عدم وجود ترس. دلایل موجهی وجود دارد تا چنین فرض شود کسانی که به این عملیات

حاشیه مورفی: و این به این معنی است که مفاهیمی همچون (عدالت و حقیقت) مورد وقوف همگان است.

در مقابل ما باید در پی ارزش‌هایی باشیم که متحدان کند و به اطلاعات نهادهایی که از آنها دفاع می‌کنیم، بیافزاید.

حاشیه مورفی: پست مدرنیسم میهن‌پرستانه، پست مدرنیسم غربی، و در آخر پست مدرنیسم انزواگرایانه پیش‌رو.

در اوقاتی این چنینی، ملت به آرزوها و کمالاتی که درک ما را از زندگی تشکیل می‌دهد، روی می‌آورد. کفایت این درک و فهم مسجل است و در توصیف همین کفایت است که تفکرات پست مدرنی چنین اذعان دارد که برای عمل و توجیه محکومیت ایده‌آل‌های دموکراسی که به آن معتقدیم، بدون توسل به مجادلات پوچی که همگان به آن باور داشته‌اند، ولی به انحای مختلف آن را توصیف و تعریف می‌نمایند، زمینه‌های فراوانی وجود دارد.

حاشیه مورفی: پس در این صورت اگر به مشترکات جهانی (چون عدالت) معتقد نباشیم، به چه شرایط و اصطلاحاتی می‌توان متوسل شد؟ اصطلاحاتی که خارج از بافت موقعیت خود هیچ معنایی ندارند، این عمل از بافت وابستگی زبان کودکان می‌گاهد انسان متأسفانه در طول زمان اصطلاحات بافت آزاد را تعریف و تبیین کرده است. کانت<sup>(۲۰)</sup> این مسأله را ذهنیت منسبط می‌نامد، و حال زمانی

انتحاری مبادرت ورزیدند، معتقد به وجود سعادت و بهشت فرخنده‌ای بودند که طبیعتاً هر ترسی را از وجود ایشان می‌زدود. به اعتقاد من اصطلاحات ترس یا شجاعت هیچ یک در این وضعیت، محلی از اعراب ندارند.

درواقع فرد برای رسیدن به چنین جایگاهی از ابزارهای واقعی استفاده می‌کند. کوچک انگاشتن دشمن ما را از خطر او غافل می‌کند و به او فرصت‌های فراوان عرضه می‌دارد. و به همین خاطر است که می‌توان آنچه را که ادوارد سعید آن را «جهانی‌های کاذب» نامید، مردود اعلام کرد:

چنین باوری در تضاد با تفکرات سودمندانه است. تا کنون چند بار چنین جملاتی شنیده‌ایم: «ما اکنون نظاره‌گر چهره‌ی شیطان هستیم»، «اینان انسان‌هایی دیوانه و بی‌خردند»، «این جنگی است با تروریسم جهانی». هر یک از این جملات در وحله‌ی اول غلط و بی‌فایده است. ما در واقع چهره‌ی هیچ شیطانی را ندیده‌ایم، ما چهره‌ی دشمنی را ندیده‌ایم که مملو از درد و رنج و در عین حال هدفمند و متوسل به استراتژی است. در صورتی که او را در سطح یک «شیطان» تنزل دهیم، و او را ابلیسی تغییر شکل یافته بدانیم، دشمن را فراتر از فهم خود انگاشته‌ایم به صورتی که هیچ استراتژی دیگری را یارای مقابله با آن نیست.

حاشیه مورفی: کاملاً صحیح است، کاربرد کلیشه‌های موجود چه از جانب تمامی رسانه‌ها

و چه از جانب شخص رئیس‌جمهور مایه‌ی تحقیق است. در عین حال اظهار نظرهای مبهمی چون مورد فوق نیز کاربرد همین کلیشه‌ها هستند: «ما در چهره‌ی دشمنی شاهد غم، هدفمندی و استراتژی هستیم». ممکن است که از کاربرد کلمات مارول<sup>(۲۵)</sup> همچون «دشمن شیطان صفت» اجتناب کنیم، ولی جایگزینی آن با «اندوه‌گین، هدفمند و استراتژیک» نیز مضحک به نظر می‌رسد. به واقع ما در پی مسخره کردن چه کسی هستیم، آیا تمامی اینها، لطایف و ظرایفی است که به دور میز مذاکره در دانشگاه رد و بدل می‌شود؟ اگر این را حسن تعبیر به حساب آوریم می‌توان گفت که این همان استخفاف زبان پست مدرن است.

کدام خطرناک‌تر است؟ کاربرد واژگانی که مضحک به نظر می‌رسد یا همیشه با حسن تعبیر سخن گفتن؟ هنگامی که دشمن را «بی‌خرد» فرض می‌کنیم نیز دچار همین استخفاف شده‌ایم. طبق تعاریف افراد بی‌خرد، بدون دلیل و منطق مبادرت به انجام امور خود می‌نمایند، برای مجادله و یا مبارزه با آنان و نیز در پس اعمال خود ایشان نیز هیچ برهان منطقی وجود ندارد. بهتر است ایشان را ارباب خردی بدانیم که ما آن را رد می‌کنیم چون هدفش نابودی ماست. در صورتی که این زحمت را به خود وارد کنیم که منطق ایشان را درک نماییم، شاید بتوانیم فرصت یافته و از اعمال بعدی ایشان جلوگیری نماییم.

حاشیه مورفی: با این وجود به اعتقاد من

تمامی انگیزه‌ها را نمی‌توان منطق به حساب آورد و تمامی اعمال نیز خردمندانه نیستند؛ شیدایی و شیفتگی‌های سیاسی و مذهبی محرک اعمالی هستند که از روح و جان افراد برمی‌خیزد و نه از خرد ایشان، هدف پیش‌فرض خرد و تعقل است. تأکید بیش از حد بر عشق و روح ضرورتاً متضمن هدفمندی نیست بلکه تنها محرک اعمالی سمبولیک است.

و نیز تمامی آنچه که امروز ما در مقابل آن قرار داریم تنها «تروریسم بین‌المللی» نیست. تروریسم نامی است برای اطلاق به جنگی که در خدمت یک هدف است. ما در واقع در برابر این هدف و شوری که آن را برمی‌انگیزد قرار داریم. تأکید بر مفهوم می‌به‌نام تروریسم بین‌المللی - جدا از یک مفهوم واقعی - تنها باعث سردرگمی ماست. این مدعا هنگامی کاملاً مسجل می‌شود که بدانیم ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه مؤکداً اظهار می‌دارد که یکی از اهداف مبارزه علیه تروریسم جهانی، مسلماً پیروزی بر شورشیان چچن است.

حاشیه مورفی: ولی در هر حال خاصیت جنگ این است که همواره در مظان انواع پرسش و اتهام قرار دارد. ما با توسل به جنگ اهداف مقبولمان را از سایر اعمالی که غلط می‌پنداریم، تفکیک می‌کنیم و این امر تازه‌ای نیست.

هنگامی که خبرگزاری رویتر از آن جهت که به باور مدیر خبری‌اش تروریسم فردی، آزادی‌خواهی فرد دیگر نیست، به شدت نسبت

به کاربرد واژه «تروریسم» محتاط عمل می‌کند، مارتین کاپلان<sup>(۲۶)</sup> معاون رئیس‌دانشکده ارتباطات در دانشگاه کالیفرنیا جنوبی، از آنچه که آن را نمونه‌های نسبت‌گرایی فرهنگی می‌پندارد به شدت انتقاد می‌نماید. ولی رویتر به خوبی می‌داند که کاربرد این واژه تا چه حد خالی از فایده است، چرا که ما را از درک اوضاع و اعمال رفتار صحیح باز می‌دارد. اگر خود را همواره هدف تروریسم بدانیم، در این صورت دشمنان ما همه جا هستند و به واقع هیچ‌جا نیستند. ولی اگر خود را هدف تروریستی برخاسته از مکانی معین بدانیم، حتی در صورتی که او در سطح بین‌المللی عمل کند، می‌توانیم حرکات و حملات بعدی او را پیش‌بینی کنیم.

حاشیه مورفی: بلکه واژه تروریسم همواره به گونه‌ای سهل و ممتنع به کار می‌رود، ولی به نظر می‌رسد این‌ها تمایل به ترسیم خطوط و مرزبندی‌های معناشناختی باشد و نه از بین بردن خود این واژه. این واژه مبهم، کاربردهای سیاسی بحث‌انگیزی دارد، ولی تا زمانی که عبارت مناسب‌تری یافت نشده است، کاربرد آن اجتناب‌ناپذیر است.

آیا این پایان نسبت‌گرایی است؟ اگر نسبت‌گرایی را عدم توانایی ذهن در تشخیص رجحان اعتقادات فرد از غیر بدانیم، در این صورت می‌توان گفت به پایان نرسیده چون به واقع آغازی برای آن متصور نیست. ما از آن روی به باورهای خود معتقدیم که آن را به عنوان باور خود برگزیده‌ایم. نسبی کردن این اعتقادات نه

بدلیل است و نه خطری که آن اعتقادات را تهدید کند. کده موجب اختلاط اندیشه و به وجود آمدن احساس گناه می‌شود.

## پانوشته‌ها

1. Edward Said
2. Peter weir
3. philip Dick
4. Christopher Isherwood

5. Peter Murphy. استاد دانشکده ارتباطات و مدیریت اطلاعات در دانشگاه ویکتوریای واشنگتن است. یکی از آخرین آثار او به عنوان نظریه پرداز علوم سیاسی و فلسفه اجتماعی، کتابی است تحت عنوان عدالت مدنی، از یونان باستان تا جهان امروز

**Civic Justice: (From An ciert Greecto the Modern World)**

6. Peter Sloterdijk
7. Wachowski
8. Morpheus
9. Spengler
10. eternal present
11. Ernest Stavro Blofeld
12. Pol Pot
13. George Will
14. waco
15. Yasser Arafat
16. George W.Bush
17. Lenin
18. Rudy Giuliani
19. Ahabin
20. Kant
21. Bill Maher
22. Dinesh D'Souza
23. Susan Sontag
24. Milton
25. Marrel
26. Martin Kaplan
27. Weber

حاشیه مورفی: این نیز خود یک باور ذهنی و مذهبی دیگر است و آیا این همان نیست که وبر<sup>(۲۷)</sup> ما را از آن برحذر داشته است؟ با این تفاوت که در عالم واقع ما نوع جدیدی از باورهای اخلاقی را به وجود آورده‌ایم، اکنون اعتقادات ما باورهایی خودفریبانه است. اخلاقیات نهادینه شده آمریکایی و چشم پوشی از خطاهای خود باعث چنین فجایی است. در نظر بگیرید سیاستی که بر پایه چنین ترکیبی بنا شده است از چه نوعی است؟ اعتقادات پیورتینی و شک‌های پست مدرنی.

اما اگر منظور شخص از نسبت گرایی این باشد که خود را به منظور به دست آوردن درکی صحیح، به جای دشمن بگذاریم، در این صورت نسبت گرایی به پایان نرسیده و نخواهد رسید، چرا که در این صورت حالتی دیگر از اندیشه و تفکر است.

حاشیه مورفی: هرژنرالی در تاریخ، دشمن خود را می‌شناخته است. ژنرال‌ها همیشه از ویژگی‌ها و قوای دشمن و نیز نقاط ضعف آن به خوبی آگاه بودند، و این همان دلیل پیروزی یونانیان بر ایرانیان و عثمانیان بر بیزانسی‌هاست. ولی این نسبت گرایی نیست، در واقع اعتقاداتی بی‌پایه و اساس و خودفریبانه و اخلاقیاتی است که موجب رنجش و پریشانی طبقات اندیشمند آمریکایی است. مورد اول - دیدگاه ژنرال‌ها - بازتاب عمل و مورد مؤخرتر اخلاقیاتی است